

م. ایوب ساعی فاریابی

مالک قانون

تابکی از درد ملت سینه ها پر خون شود
تابکی از اشک حسرت چهره ها گلگون شود

ملت مظلوم تباه و احتیاج نان و آب
خاین و جبار ها از خون ما قارون شود

خلق ما شد دریدر زان چاکران خود فروش
چاکران روزی مگر از صحنه ها بیرون شود

مردم از خواب گران بیدار و ملت هوشیار
هر یکی دانسته و روزی چون افلاطون شود

این همه خون شهیدان عاقبت طوفان کند
بحر مواجی شود عصیان کند جیحون شود

زود ملت از جهالت و ارهد با علم و فن
صاحب فهم و کمال و مالک قانون شود

«ساعیا» آیا شود تا ملت مظلوم ما
صلح آید در وطن آرام و تا مصون شود

م. ایوب ساعی فاریابی
کلگری - البرتا

م. ایوب ساعی فاریابی

کلگری - کانادا

متاع تزویر

مغزش چو مغز گنجشک خالی مثل کاه است
قدرش میان مردم نی از مقام جاه است

لافش به چیزی مادی به سر چیزی ندارد
در جمع بی سوادان گوی که مثل شاه است
در اوج خود پرستی بالش در آسمان است
مقدار هوش و فکرش چون سنگ زیر چاه است

در کله نیست چیزی خود را بزرگ شمردن
در نزد اهل دانش دانی که خود گناه است
مقدار ارزش کس علم است فضل و دانش
آخر نمیتوان گفت خورشید مثل ماه است

آنکس به مال دنیا پیچیده است و بیجا
حاصل ز مال دنیا رنج است و درد و آه است
(ساعی) متاع تزویر کی میرسد به منزل
دزدان بی متاع اش دایم به نیمه راه است